



دانش نیک مینش نیک نش نیک

## دانشگاه جهانی کوروش بزرگ و تاریخ

بخش ششم: چگونگی کسب اسلام در عربستان

در بخش پنجم این نوشتار نگاهی داشتیم به کیش های گوناگون عرب پیش از اسلام. از داده های تاریخ دانستیم که :

- 1 - حج و آیین های آن که امروزه هم میهنان ما همه ساله با هزینه کردن میلیونها دلار به انجامش می شتابند، کم و بیش همان آیینی است که عربهای «دوران جاهلیت» انجام می دادند..
- 2 - نه تنها نشانی از زنده بگور کردن دختران نوزاد عرب پیدا بدست نیامد بلکه دیدیم که برخی از تبارهای عرب، فرشتگان را « دختران خدا » می نامیدند که این خود نشان دهنده ی گرامیداشت گوهر زنانه در هستی شناسی آنها است، بنا براین داستان « زنده بگور کردن دختران نوزاد» یک دروغ بزرگ تاریخی است که پردازندگانش خواسته اند اسلام را رهایی بخش زنان از کام مرگی دلخراش نشان دهند. افزون بر آنچه که در بخش پیشین گفته شد، بودن زانی مانند خدیجه، نخستین همسر محمد که زنی کاردان و بازرگانی توانا بود، و زنان دیگری مانند هند همسر ابوسفیان و زنان سخن پرداز نامداری مانند عصماء دختر مروان که بنا به درخواست محمد کشته شد، و بسیاری زنان نامدار دیگر در مکه و مدینه، و بیش

از آنها در یمن و دیگر بخشهای عربستان، نا درستی این سخن را به رُخ می کشند، و اگر هم در برخی از تبارهای بسیار دور افتاده در دل بیابانهای بی آب و گیاه عربستان، که خوراک و نوشاک بسنده فرا دست نبود، گاه دختران نوزاد را زنده بگور می کرده اند تا از زه و زاد مردم بکاهند، این را نباید بشمار فرهنگ {عرب پیش از اسلام} گذاشت و تاریخ را به دروغ آلوده کرد.

داستان کشته شدن **عصماء** بانوی سخن پرداز عرب که بنا به درخواست محمد انجام گرفت چنین است که: پیر مرد چامه ی سرایی از یهودیان مدینه بنام **ابو عَفْک** (که برخی سن او را صد و بیست سال گزارش کرده اند) چامه هایی در نکوهش محمد می سرود و از کارها و سخنان او خرده می گرفت، محمد که که در برابر خرده گیران بردبار نبود، فرمان به کشتن او داد، یکی از مسلمانان فرمان را بجای آورد و پیرمرد بینوا را در خواب بکشت، هنگامی که خبر این ترور به محمد رسید، با شادمانی گفت: **الله و اکبر!** این نخستین ترور دینی در تاریخ اسلام بود که ترورهای پایان ناپذیر را تا به امروز در پی خود آورده است.

کُشتن یک پیر مرد ناتوان، خشم **عصماء** - زن شیر دل عرب را {که او نیز بارها با زبان تند و تیز و دراز خود گفتار و کردار محمد را نکوهیده بود} برانگیخت و در چکامه ای بلند بالا، مردان عرب و یهودیان مدینه را بباد نکوهش گرفت که چرا در برابر ترور **ابو عَفْک** خموش نشسته و کاری نمی کنند، هنگامی که این چکامه بگوش محمد رسید، رو به پیروانش کرده گفت: **"چه کسی مرا از دست دختر مروان رهایی خواهد داد؟"**

یکی از انصار به نام **عُمیر بن عدی الخطمی** که در آنجا بود اینرا شنید و شباهنگام خود را به خانه **عصماء** رساند. **عصماء** پنج فرزند داشت که برخی از آنها در کنارش خوابیده بودند، کوچکترین شان شیرخواره و بر روی سینه مادر بخواب بود. **عُمیر** در تاریکی شب دست بر پیکر **عصماء** کشید، کودک را از روی سینه ی مادر بکناری زد، شمشیرش را بر سینه **عصماء** نهاد و چنان فشار داد که از پشت وی بدر آمد. **عُمیر** پس از این آدمکشی شرم آور برگشت و در کنار محمد به نماز بامداد ایستاد. پس از نماز، محمد از او پرسید: **"ای عُمیر، آیا دختر مروان را کشتی؟"** **عُمیر** پاسخ داد: **"آری پدر و مادرم به قربانت!!"** محمد گفت: **"ای عمیر تو به الله و رسولش یاری رسانده ای"** **عُمیر** پرسید که آیا کار زشتی کرده و باید چشم براه کیفری باشد؟ محمد گفت: نه! نگران نباش **"دو بز نیز برای او شاخ به شاخ خواهند شد"**. بدین ترتیب دومین ترور اسلامی جای خود را در برگهای تاریخ باز کرد..

در گزارش امروز می خواهیم ببینیم دینی که { ایرانیان با آغوش باز به پیشبازش شناختند } در خاستگاه خود با چه واکنشی از سوی مردم روبرو گردید، ولی پیش از آن

یکبار دیگر از خوانندگان گرانمایه ی این گزارش در خواست می کنم که این جُستار را با شکیبایی بیشتری پی بگیرند، در هزار سال گذشته، نادرستیهای بسیاری را در لابلای انبوهی از نوشتارهای گوناگون به خورد ما داده و میهن ما را به تباهی کشیده اند، اینک زمان آن فرا رسیده است که از درون همین نادرستیها { **درستیها و راستیها** } را دریابیم تا بتوانیم با چشمان باز، و با آگاهی از چند و چون گذشته، راه خود را بسوی آینده ای درخشان پیدا کنیم.

**یعقوبی** گزارش خود را چنین آغاز می کند: جبریل در شب شنبه و شب یکشنبه نزد او آمد و در روز دو شنبه، و بقول بعضی روز پنجشنبه، با دستور رسالت بر او آشکار گشت و بقول کسی که آنرا از جعفر ابن محمد روایت کرده است روز جمعه، ده روز بآخر رمضان بوده است و برای همین است که **خدا جمعه را عید مسلمانان قرارداد**. جبریل جُبه ای از دیبا پوشیده بود و برای آن بزرگوار تُشکی از تُشکهای بهشت! آورد و او را بر روی آن نشانید و او را اعلام کرد که فرستاده ی خدا است، و پیام خدا را به او رسانید و باو یاد داد: اقرء باسم ربک الذی خلق « بخوان بنام پروردگارت که آفرید» فردا نیز نزد او آمد و او را درجامه پیچیده یافت، پس گفت: یا ایها المُتَدَثِّر، قُمْ فاندُر «ای **بجامه پیچیده برخیز و بترسان!!**». به روایت بعضی اسرافیل سه سال و جبریل بیست سال، و به روایت دیگران پیوسته جبریل بر او گماشته بود.

**ورقه بن نوفل** به خدیجه دختر خویلد گفته بود: از او بپرس این کسی که نزد او می آید کیست؟ اگر میکائیل باشد، برای او دستور آسایش و آرامش و نرمی، و اگر جبریل باشد فرمان کشتن و برده گرفتن آورده است. خدیجه از رسول خدا پرسید، و پاسخ داد که **جبرئیل است**، پس خدیجه به پیشانی خود زد!! . تاریخ یعقوبی- رویه 378

چون رسول خدا مبعوث شد، دیوها به تیرهای شهاب آسمانی رانده شدند و از آنکه پنهانی گوش فرا دارند، ممنوع گشتند، پس ابلیس گفت: این نیست مگر آنکه پیشامدی شده و پیغمبری مبعوث گشته باشد.. در آنروز در تمام دُنیا بُتها برو افتادند و آتشکده ها خاموش گشتند!!!

اگر چه کار ما در اینجا بررسی قران نیست، ولی برای اینکه خاستگاه سخن **یعقوبی** را دریابیم، ناگزیر باید سری به قران بزنیم تا این پژوهش به بُنمایه های بیشتری آراسته گردد. سوره ی هفتاد و دوم قران که از سوره های مکی است « **الجن** » نام دارد. این سوره از بیست و هشت آیه فراهم گردیده که برخی از آنها را در اینجا می آوریم:

ای رسول ما بگو مرا وحی رسیده که گروهی از جنیان آیات قران را استماع کرده و پس از شنیدن گفته اند که ما از قران آیات عجیبی می شنویم... و جنیان گفتند که ما پیش از این به آسمان بر می شدیم تا اسرار وحی را استراق کنیم لیکن دریافتیم که آنجا فرشته نگهبان با قدرت، و تیر شهاب آتشبار، فراوان و بسیار است و ما در کمین شنیدن سخنان آسمانی و اسرار وحی می نشستیم، اما اینک هر که اسرار وحی الهی بخواد شنید تیر شهاب در کمینگاه اوست..

بر می گردیم به گزارش **یعقوبی**: رسول خدا سه سال در مکه امر رسالت خود را پوشیده می داشت سپس خدای عز و جل او را فرمود تا رسالت خویش را آشکار سازد. پس دعوت خویش را علنی ساخت و در ابطح بپا ایستاد و گفت: همانا من فرستاده خدایم...

**قریش او را مسخره کردند و آزار دادند**.. بعضی روایت کرده اند که رسول خدا در بازار عکاظ بپا خاست در حالی که جُبهه سرخی بتن داشت و گفت: ای مردم، بگوئید لا اله الا الله تا رستگار و پیروز گردید» ناگهان مردی بدنبال او دیده شد که دو کیسوی بافته داشت و روی او برنگ طلا بود و می گفت: **ای مردم این جوان برادر زاده من و بسیار دروغگو است پس از او برحذر باشید...**

برخی گفتند این مرد کیست؟ گفتند: این جوان محمد پسر عبدالله و این مرد **ابو لهب** پسر عبدالمطلب **عموی او است...** { سوره ی 111 قران که از سوره های مکی است تنها 5 آیه دارد که تنها در نفرین **ابو لهب** آمده و می گوید: { **ابو لهب نابود و دو دستش قطع گردد، مال و ثروتی که اندوخت هیچ بکارش نیاید و از هلاکش نرهاند زود باشد که به دوزخ در آتشی شعله ور در افتد و همسرش ام جمیله هیزم آتش افروز دوزخ باشد، در حالیکه طنابی از لیف خرما بگردن دارد.** }

سپس داستان معراج پیش آمدو جبرئیل براق را برای او آورد، براق کوچکتر از استر و بزرگتر از الاغ بود، دو گوش او پیوسته اظطراب و حرکت داشتند، گامش به اندازه مدّ بَصْرَش بود ( مدّ بَصْر = کران تا کران - تا جاییکه چشم می تواند دید). دو بال داشت که از پشت سر او را می راند و بر پشت او زینی از یاقوت بود، پس او را به بَیْتِ الْمُقَدَّس بُرد و آنجا نماز خواند، سپس او را باسماں برد و میان او و پروردگارش باندازه دو کمان یا کمتر فاصله بود. سپس او را فرود آورد و در خانه ام هانی دختر ابو طالب فرود آمد و داستان معراج را بدو گفت، پس هانی گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، **این قصه را به قریش مگو که تو را دروغگو خواهند گفت!** در شبی که رسول خدا را به معراج بردند، ابوطالب را نیافت و ترسید که مبدا قریش او را ربوده و کُشته باشند، پس هفتاد مرد از بنی مطلب که خنجرها بدست داشتند فراهم ساخت و به آنان فرمود هر مردی از ایشان در پهلوی مردی از قریش بنشیند و بانان گفت: اگر مرا دیدید که با محمد آدم دست نگهدارید تا نزد شما بیایم وگرنه هر مردی از شما **همنشین خود را بکشد و منتظر من نباشد**. پس محمد را بر در خانه ام هانی یافتند و ابو طالب او را جلو خود آورد تا بر سر قریش ایستاد و آنچه را پیش آمده بود بانان بازگفت، پس او را بزرگ شمردند و در نظرشان عظیم آمد و عهد و پیمان گذاشتند که دیگر رسول خدا را آزار ندهند و هرگز بدی از ایشان بدو نرسید..

خدای عزوجل او را فرمود که خویشان نزدیکتر خود را بیم دهد، پس برکوه مروه ایستاد سپس با صدای بلند فریاد زد: **یا آلِ فَهْر**. پس همه طایفه های قریش نزد او فراهم شدند چنانکه یکنفر باقی نماند، سپس فریاد کرد: **آی آلِ غَالِب**، پس **بَنُو مَحَارِب** و **بَنُو حَارِثِ بْنِ فَهْر** بازگشتند. سپس فریاد کرد: **آی آلِ لَوِی**، پس **بَنُو تَمِیمِ ادرم** غالب رفتند. و سپس فریاد کرد **آی آلِ مَرّه**، پس **بَنُو عَدِی** بن کعب و **بَنُو سَهْم** و **بَنُو جَمَح** پسران **هصیص بن کعب**

رفتند، سپس فریاد کرد آی آل کلاب، پس بنو تیم بن مره و بنو مخزوم بن یقظه بن مره رفتند. سپس فریاد کرد: آی آل قصی. پس بنو زهره رفتند. سپس فریاد کرد آی آل عبدمناف، پس بنو عبدالدار و بنو عبدالعزی پسران قصی رفتند. سپس فریاد کرد: آی آل هاشم، پس بنو عبد شمس و بنو نوفل رفتند و تنها بنو عبدالمطلب باقی ماندند. ابو عبدالله فضل بن عبدالرحمن هاشمی از فرزندان ربیع بن حارث مرا خبر داد که آنان در خانه حارث بن عبدالمطلب بودند و چهل مرد یکی بیش یا کم می شدند. پس برای آنان خوراک تهیه کرد و ده نفر ده نفر خوردند تا سیر شدند با آنکه تمام خوراکشان یک پای گوسفند و نوشابه شان یک ظرف شیر بود و در میان آنان کسانی بودند که هر کدام یک بره را می خوردند و یک پیمانه نوشابه را می نوشیدند!!... سپس آنان را بیم داد و به آنها اعلام کرد که خدا آنان را برتری داده و برگزیده و پیغمبر خود را در میان آنها مبعوث کرده و او را فرموده که بترساندشان...

از آنجا که پیمان بسته ایم که این گزارش را با همه ی فشرده گی و کوتاهی اش، به بُنمایه های بایسته آراسته بگردانیم، در اینجا نیز ناگزیر باید سرچشمه ی داستان {سیر شدن گروه بزرگی از مردان را با یک پای گوسفند و یک پیمانه شیر} نشان دهیم:

{.. در وقت عصر شاگردانش نزد وی آمده گفتند این موضع ویرانه است و وقت الان گذشته، پس این گروه را مرخص فرما تا به دهات رفته بجهت خود غذا بخرند\* عیسی ایشان را گفت احتیاج به رفتن ندارند شما ایشان را غذا دهید\* بدو گفتند در اینجا جز پنج نان و دو ماهی نداریم\* گفت آنها را اینجا نزد من بیاورید\* و بدان جماعت گفت تا برسبزه ها نشستند و پنج نان و دو ماهی را گرفته بسوی آسمان نگریسته برکت داد و نان را پاره کرده بشاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت دادند و همه خورده سیر شدند و از پاره های باقی مانده دوازده سبد پر کرده بر داشتند\* و خورندگان سوای زنان و و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند!!..} { انجیل متی باب چهاردهم آیه 15 تا 21 - این داستان در انجیل مرقس باب ششم آیه 36 تا 43 - انجیل لوقا باب نهم آیه 12 تا 17 - انجیل یوحنا باب ششم از آیه 6 تا 14 نیز به همین ترتیب آمده است. }

سپس قریش بر پیروانش فشار آوردند که از اسلام باز گردند و رسول خدا را دشنام دهند.. تا آنجا که ابوجهل، سُمیه یکی از پیروان محمد را با نیزه ای که بپایین شکمش فرو برد شهید کرد و سُمیه اول کسی است که در اسلام به شهادت رسید... چون رسول خدا دید که یاران او سخت در شکنجه اند و او خود در پناه عمویش ابو طالب در آسایش است، بآنان گفت بکشور حبشه نزد نجاشی هجرت کنید( نجاشی مسیحی و بیزار از آیین های بُت پرستی بود و به مسلمانان پناه داد). اشراف قریش آهنگ کُشتن رسول خدا کردند( دریغا که اشراف قریش ایرانی نبودند وگرنه بجای اینکه آهنگ کُشتنش کنند، با آغوش باز به پیشبازش می شتافتند).

پس چون قریش دانستند که نمی توانند رسول خدا را بکشند و یقین کردند که ابوطالب او را تسلیم نمی کند، نامه ی مهر گُسلِ ستمگرانه ای نوشتند که با احدی از بنی هاشم خرید و

فروش نکنند و بآنان زن ندهند و از آنان زن نگیرند و با آنها داد و ستد نکنند مگر آنکه محمد را بآنان تسلیم نمایند تا او را بکشند و براین مضمون هم پیمان و هم عهد شدند..

تا اینجا دانسته شد که پیام محمد در زیستگاه خودش خریدار پیدا نکرد و گوشی برای دهان او پیدا نشد.. ادامه داستان را همه می دانیم که محمد و یارانش ناگزیر گشتند که از مکه بسوی مدینه بگریزند.. {نکته ی بسیار شایان ژرف نگری این استکه، ایرانیان، این گریز را سرآغاز تاریخ خود کردند و پیشینه ی چندین هزارساله ی کار و کوشش نیاکان فرمندان را در گذرگاه باد گذاشتند.}

گزارش خود را با نگاه شتاب آلودی به جنگها و غارت های مسلمانان در راه گسترش اسلام ادامه می دهیم و این بار به سراغ **مطهر ابن طاهر مقدسی**، نویسنده {آفرینش و تاریخ} برگردان استاد بسیار گرانمایه شفیعی کدکنی می رویم: «سپس در جمادی الاخره (در سال دوم کوچی)، عبدالله بن جحش را به همراه هشت دسته از مهاجران - که از آن جمله بود ابو حذیفه بن عتبه و سعد ابن ابی وقاص {گشاینده ایران} و عکاشه بن محض اسدی و عتبه بن غزوان و واقد بن عبدالله روانه کرد و نامه ای نوشت {شایان نگرش کسانی که می کوشند محمد را اُمی یا بیسواد نشان دهند} و فرمان داد تا بدان نامه نگاه نکند تا دو روز راه برود آنگاه نامه را بر یارانش بخواند. عبدالله بن جحش دو روز راه رفت و آنگاه نامه را گشود و در آن نوشته بود: «بسم الرحمن الرحیم، برو به نام الله و برکت او تا به نخلی برسی و در آنجا به انتظار کاروان قریش بمان شاید خبری برای ما بیاوری.» عبدالله با یارانش رفتند تا به نخلی رسیدند و کاروانی عبور کرد و بارش زبیب {انگور خشک شده - مویز} و پوست بود.. یاران پیامبر قبل از اینکه هلال ماه نو دیده شود به مشورت پرداختند و سرعکاشه بن محض را تراشیدند و او را به جاسوسی فرستادند، اهل کاروان چون او را با سر تراشیده دیدند ایمن شدند و گفتند: اینان گروهی هستند که حج عمره گزارده اند، هیچ باک مدارید. آنگاه واقدبن عبدالله حنظلی بسوی عمروبن الحضرمی تیر افکند و او را کُشت و حکم بن کیسان و عثمان بن عبدالله نیز اسیر شدند و نوفل بر اسبی که داشت ایشان را بُرد. و عبدالله بن جحش با کاروان و اسیران رفت و این نخستین اسیری بود که گرفتند. پس مردم در این باره گفتگوها کردند و گفتند که **محمد غارت کاروان را حلال کرد** کرده است.. {آیه 217 از سوره ی بقره در پی این خرده گیری مردم گفته شد که: **ای پیغمبر مردم از تو در باره جنگ در ماه حرام می پرسند بگو نبرد در آن گناهی است بزرگ ولی باز داشتن خلق از راه الله و کفر به الله و پایمال کردن حرمت الله و بیرون کردن اهل حرم بسیار گناه بزرگتر از قتل است.**}

گویند پیغمبر خبر یافت که ابو سفیان بن حرب با کاروانی از قریش که حدود هزار شتر است و هرکسی از مردم مکه را در آن کاروان طعمه ای و کالایی است و سی مرد سواره به همراه آن است از شام باز می گردد.

حضرت مسلمانان را فراخواند و گفت: بیرون شوید، شاید که الله **غنیمتی** بشما ارزانی دارد. پس بعضی از مردم هراسان شدند و بر بعضی سنگین آمد که به کاروان یورش

برند... پیغمبر و یارانش که سیصد و چهارده مرد بودند آمدند و به بدر رسیدند { چاهی که کاروانها از آن آب بر می داشتند } و در کرانه ء نزدیک فرود آمدند و با ایشان هفتاد شتر از شتر های آب کش یثرب بود که در پی ایشان می آمدند.. پس پیامبر دستور داد تا حوضی ساختند و آن را پر آب کردند و ظرفی را در آن افکندند و فرمان داد تا چاههای دیگر را پر کردند و برای پیغمبر سایبان گونه ای ساختند که در آن باشد.. هنگامی که کاروان رسید بر آن یورش آوردند.. سپس پیامبر فرشته را دید و آگاه شد و گفت: ای ابوبکر ترا مژده باد که پیروزی تو فرا رسید اینک جبریل است که اسبی را رهبری می کند و بر دندانهای پیشین او غبار نشسته است. سپس روی به صفوف لشکر کرد و ایشان را ترغیب و تحریص بر کشتار کرد و گفت: استوار شوید.. و مسلمانان دست به کشتن بردند و اسیر گرفتند تا آنجا که چهل و دو و به روایتی هفتاد و دو مرد را اسیر کردند و هفتاد یا پنجاه مرد را کشتند.. پیغمبر فرمان داد جنازه های کشتگان را به چال انداختند. آفرینش و تاریخ رویه 167

**مسعودی** گوید: پیغمبر غنیمتی را که الله بدو داده بود تقسیم کرد و بهر مرد یک سهم و به هر اسب دو سهم داد و هشت کس را نیز سهم داد که در کشتار حاضر نبودند: یکی عثمان بن عفان بود که بعلت بیماری رقیه دختر پیغمبر بدر نبود و سهم او داده شد..

**و بدین ترتیب اسلام پذیری در میان عربها آغاز گشت..**

الله از آسمان شمشیری در غلاف بر پیمبرش فرستاد و جبریل به او گفت: پروردگارت تو را می فرماید که با این شمشیر با قومت نبرد کنی تا بگویند لا اله الا الله و اینکه تو پیغمبر الله هستی... یعقوبی رویه 403

**مسعودی** گوید: غذاها که پیغمبر شخصاً کرد بیست و هفت غذا بود و بعضیها گفته اند بیست و هشت غذا بود...

برای اینکه دامنه ی این گزارش از پیاله ی شکیبایی خوانندگان فراتر نرود، از پرداختن به آنچه که در این بیست و هشت غذا رخ داد چشم پوشی، و به چند گزارش کوتاه از گزارشگران بزرگ بسنده می کنیم:

\* دکتر علی میر فطرس در « ملاحظاتی در تاریخ ایران » می نویسد: « چگونگی استقرار اسلام و شرح جنگها و قتل عام های فجیع و گسترده برای مسلمان سازی قبایل عربستان، شرح بسیار مفصلی است که صفحات فراوانی را طلب می کند و در حوزة ی ملاحظات ما نیست، برای آگاهی از این جنگ ها و قتل عام ها نگاه کنید به تاریخ طبری جلد 3 و 4 - جنگهای پیامبر - محمد بن عمرو اقدی- جلد 1 و 2 و 3 - سیرت رسول الله، ابن هشام جلد دوم. با اینحال، سخن کوتاه حضرت محمد به فرستادگان قبیله ی بنی حارث و نیز کلام حباب بن منذر ( یکی از یاران نزدیک او ) می تواند نمونه ای برای شناخت چگونگی استقرار اسلام در شبه جزیره عربستان و نواحی دیگر باشد: «.. در سال دهم

هجری، پیغمبر خالدبن ولید را برای مسلمان سازی قبیله ی بنی حارث بسوی این طایفه فرستاد و تاکید کرد که در صورت عدم پذیرش اسلام با آنان جنگ نماید و خالد ( که در قتل عام طوایف عربستان شهرت داشت ) در ملاقات با سران بنی حارث یادآور شد: « اسلام بیاورید تا به سلامت مانید!!..». سران بنی حارث نیز از ترس قتل عام مردم، به اسلام گرویدند و همراه خالد نزد محمد رفتند. پیغمبر در ملاقات با سران قبیله ی بنی حارث تاکید کرد: « اگر خالد ننوشته بود که اسلام آورده اید، سرهایتان را زیر پایتان می انداختم.». .

\* حباب ابن منذر در چگونگی مسلمان شدن قبایل عربستان خطاب به یاران و سرداران پیغمبر گفت: « در سایه ی شمشیر شما قبایل عربستان به اسلام گرویده اند ». تاریخ طبری جلد چهارم رویه 1246 .

\* حضرت محمد ضمن استفاده از شیوه ی نفاق و دامن زدن به کشمکش های قبایل عربی، در استقرار اسلام، خصوصا از شمشیر و خشونت کسانی مانند خالد ابن ولید، استفاده کرد. خالد از زورآوران معروف قریش بود که قبل از فتح مکه، اسلام پذیرفت و حضرت محمد از مسلمان شدن او بسیار شادمان گردید، آنچنانکه او را به ریاست سواران منصوب کرد. خالد بن ولید یکی از خشن ترین و خونخوارترین سرداران صدر اسلام بود که در استقرار اسلام، جنگ های بسیار کرد، بطوریکه پیغمبر او را «سیف الله» یعنی «شمشیر خدا» نامید. این « شمشیر خدا» در مسلمان سازی قبایل عربستان و در سرکوب «اهل رده» ( توده های عربی که بلافاصله پس از مرگ پیغمبر از اسلام برگشته و مرتد شده بودند) نقش فراوان داشت. او در ادامه سرکوب ها و قتل عام های گسترده، بسیاری را از فراز خانه ها و بلندی کوهها به زیر انداخت و کُشت و برخی را نیز در آتش سوزانید و آنچنان ترس و وحشتی در میان قبایل عرب بر قرار ساخت که « همگی به قبول اسلام گردن نهادند ». تاریخ طبری پوشینه چهارم - پرتویی در مطالعات اسلامی علی میر فطرس رویه ی 42).

عمرو بن بحر جاحظ بصری در پوشینه ی یکم « البیان» می نویسد: « پیغمبر فرمود: من با شمشیر فرستاده شده ام و آنچه نیکو است در شمشیر و با شمشیر است، من فرستاده شده ام تا درو کنم، نه تا بکارم..».

در نهج الفصاحه که آنرا از سخنان خود پیامبر می دانند می خوانیم: « بهشت زیر سایه ی شمشیر ها است» و «شمشیر ها کلید بهشت اند.»

این سخن نیز از گفته های علی امام یکم شیعیان در نهج البلاغه است که: «ما آرمانهایمان را با شمشیر هایمان حمل می کنیم.»



علی شریعتی در رویه های 618 و 619 امت و امامت می نویسد: « محمد پیغمبری بود که شعارها و پیامها را می رساند و برای تحقق این پیغام ها شمشیر می کشید و به همه اعلام می کرد: یا تسلیم « اسلام » شوید، یا از سر راه من کنار بروید ... و هر کس کنار نرفت به رویش شمشیر می کشم».

\* بکار بردن قهر و خشونت در مسلمان سازی قبایل عربستان اگر چه کارساز بود اما مرگ حضرت محمد و درگیری ها و کشمکش های موجود برای جانشینی او به قبایل عربستان فرصت داد تا اعتراض و انزجار خود را از اسلام ابراز نمایند . بقول عروه بن زبیر: « وقتی پیامبر در گذشت هر یک از قبایل همگی یا بعضی شان از دین بگشتند ... و بیشتر مردم در هر جا چنین بودند.».

پطروفسکی در « تاریخ اسلام در ایران » می نویسد: « در دوران زمامداری ابوبکر آشفته گیهای گوناگون در عالم اسلام پیش آمد، عده ای با قبول اسلام و خواندن نماز و از دادن زکات خود داری می کردند و جمعی که ایمانی نداشتند در حال تردید و انتظار به سر می بردند.» .

\* **مجالد ابن سعد گوید:** کفر سر بر داشت و آشوب شد و هر یک از قبایل همگی یا بعضی شان از دین بگشتند!.

\* مردم غطفان- بحرین - حطم - عمان - یمن - مهره - عک - اشعریان حضرالموت - بنی سلیم و.. از اسلام برگشتند و « بیشتر مردم در همه جا چنین بودند » تاریخ طبری جلد چهارم رویه های 1406 - 1354 - تاریخ کامل اسلام و ایران پوشینه دوم رویه های 37 و 98 - التنبیه و الاشراف ؛ مسعودی ؛ رویه 261 - روضه الصفا پوشینه دوم رویه های 603 و 614

\* قبایل و طوایفی که از اسلام برگشته و مرتد شده بودند، در ولایات مختلف عامل رسول را بگشتند و زنان و دختران خویش را بفرمودند تا دست ها رنگ کردند و از شادی وفات رسول دف ها زدند !! « . قصص النیا ؛ نیشابوری ؛ رویه 455

\* پس از وفات پیغمبر بیشتر عربان از دین بگشتند، بعضی کافر شدند و بعضی زکات ندادند، ابوبکر خالد بن ولید را سوی آنها و همه ی مضریان دیگر که از اسلام برگشته بودند فرستاد . وی با طلیحه روبرو شد و او را شکست داد و جماعتش را پراکنده کرد و گروهی را اسیر کرد. پس از آن بسوی بطاح رفت و در قلمرو تمیم کشتار کرد. از آنجا به یمامه رفت و بنی حنیفه که از اسلام برگشته بودند با او جنگی سخت کردند. در یمامه یک هزار و دویست تن از مسلمانان کشته شدند. خالد همچنان بر دسته های مرتدان (از اسلام برگشته ها) می تاخت تا همگی دوباره به اسلام باز گشتند. مسعودی - التنبیه و الاشراف - رویه 261

ابو بکر پس از آن که به کمک سرداردارانی مانند خالد و «اسامه» تا حدی سرو صدای مخالفان را خاموش کرد، بر آن شد که کلیه دشمنان اسلام را سر کوب کند. برای اجرای نیت خود طی بخش نامه ای به کلیه قبایل عرب اعلام کرد که « این لشکر را مامور کرده ام که هر که را از دین برگشته باشد با شمشیر بکشند و به آتش بسوزانند و زن و بچه اش را اسیر کنند مگر آنکه توبه کند». ابوبکر در پی این بخش نامه با اجرای سیاست شدیدی مخالفان را بجای خود نشانید، از جمله مردی را بنام فجات که خروج کرده بود پس از دستگیری به مدینه آورد و او را زنده زنده در آتش سوزانید . « .

\* جنگ های خونین « رده » {ردکردن اسلام} که در سراسر دوران حکومت ابوبکر، عمر و عثمان و علی ادامه داشت، برای سرکوب شورش های ارتدادی و بخاطر مسلمان سازی دو باره ی قبایل عرب بود، بطوریکه ابوبکر و جانشینانش فرمان دادند تا « هر که را که از دین برگشته باشد، با شمشیر گردن زنند و به آتش بسوزانند و زن و بچه اش را اسیر کنند و از هیچکس جز اسلام نپذیرند. تاریخ طبری پوشینه ی چهارم رویه های 1379 = 1394 = الفتح ؛ ابن اعثم کوفی رویه 15

\* ابوبکر در سرکوب قبایل مرتد بیش از هر چیز از شمشیر سردارانی چون خالد ابن ولید ( شمشیر خدا!) استفاده کرد. خالد در قبایل و ولایات عربستان، عاملین قتل نمایندگان پیغمبر را کشت و اجسادشان را به آتش کشید «... و آنان که شادی مرگ پیغمبر دست رنگ کرده و دف زده بودند، همه را بکشت و به آتش بسوخت و بفرمود تا سرهای شان، گرد کنند و پایه ی دیگ کنند و آتش در تن های ایشان زد، همه را بسوخت .. همه بیچاره شدند و رسول به نزد ابوبکر فرستادند و گفتند: ما باز گشتیم از آنچه می گفتیم، پس از این نماز کنیم و زکات دهیم، و همه آن کنیم که تو فرمایی، این مرد ( خالد ابن ولید ) را باز خوان . قصص الانبیاء رویه 455 = تاریخ طبری پوشینه ی چهارم رویه ی 1409 = الفتح رویه 15 )

این گزارش کوتاهی بود از چگونگی اسلام پذیری تبارهای گوناگون عرب در زمان زندگی پیامبر و جانشینان او.

پایان بخش ششم . در بخش هفتم به چگونگی اسلام پذیری ایرانیان خواهیم پرداخت.

پاینده ایران – هومر ابرامیان

